



۲۰۱۶/۰۴/۲۶



حمید انوری

بهاران خونین و امتداد آن خونین بهاران

این مختصر که قطره از ابحار جنایات خونین و ننگین باند های جنایت گستر و شرف باخته "خلق" و "پرچم" را بیان میکند، سال پار در همین روز نوشته و به نشر رسیده بود. اینک با در نظر داشت اینکه هیچ فردی از این باند های خونریز و شرارت پیشه، ذره ای از وجدان خفته شان نه تنها بیدار نشد تا لااقل از جنایات بی حد و اندازه شان در حق این ملت و مملکت یک ندامت خشک و خالی از عملکرد های جنایت بار شان ابراز دارند، بلکه هر گاه و ناگاهی از یک بیغوله ای آواز شوم و نگبت بار خود را بیرون کرده و هنوز هم در صدد ایجاد نفاق و شقاق بین ملت شریف افغان هستند و دست از توطئه و تقنین برداشته، دائم در صدد تخریش، تخطئه و خیانت اند، از اینرو نه تنها در روز های شوم هفت ثور و هشت ثور، بلکه در هر فرصتی تلاش خواهد شد تا از فراموشی این جنایات خونبار و دد منشانه جلوگیری شود و به تمام این جانیان قرن نفرین فرستاده شود.

پس این نبشۀ مختصر را با بازنگری مجدد و اصلاحات و ایزدیاد های تازه در حالیکه به عاملین و پادوان کودتای ننگیم هفت ثور ۱۳۵۷ نفرین می فرستیم، پیشکش هموطنان خوب خود میکنیم.

بهار که از راه میرسد، قصه تولد دیگر است، زندگی نو و آغاز نو و فصل گل و بلبل، سبزه و سنبل، شادی و نشاط و طراوت، عطر شگوفه و بوی خاک، رستن و برخاستن و حمل که ثور می شود، باران های بهاری زندگی می آورد و نسیم خوشگوار عطر گل سیب، کهنه ها نو می شوند و امید تازه برای فردای بهتر می آفریند و فصل کار و تلاش ونهال شانی و جشن دهقان و...

هموطن! اما این مقدمه مختصر، یک مقاله راجع به بهار نیست. درست آنجا که بعد از حمل، ثور نبشته شد، ثور خونین و ماه خون و خیانت و ظلم و جنایت در مقابل دیدگان ما مجسم می شود، ثور خونین، بهاران خون و خاکستر، خیانت و خباثت، پلیدی و پستی و پلشتی...، میدانم همه ما از یک درد فریاد میکشیم، دردی که تا مغز استخوان ما اثر کرد و آستن هزاران هزار درد جانکاه دیگر بود. سخن از ثور سال ۱۳۵۷ است. روزی که سرنوشت یک ملت به خاک و خون کشیده شد و یک مشت از خود و خدا بیخبر چنان آن ماه قشنگ بهاری را با خون فرزندان کشور غرقه کردند که جای باران، از آسمان کشور خون و خاکستر میبارید و ویرانی و دربدری به ارمغان می آورد. هفتم ثور ۱۳۵۷، آن روز شوم و نحس است که نوکران قلاده به گردن روس های تجاوزگر، کشوری را به آتش کشیدند و چپ و راست خون پاک فرزندان و فاکیش اش را ریختن گرفتند. رحم و شفقت مُرد، مروت و انسانیت را به گلوله بستند، وطن دوستی و عدالت را به زنجیر و زولانه کشیدند، آزادگی و آزادنشی را در چهارسوق شهر به دار زدند، انسانیت مُرد و شرافت را به دو توت سودا کردند و...

آن جنایت پیشه گان بی آرم هفت ثوری، حتی به پدر و برادر و خواهر و مادر خود هم رحم نکردند و حتی فرزندان خود را زنده زنده پوست کشیدند، خبرچینی و جاسوسی و بگیر و ببند و زنجیر و زولانه در سرخط کار روزمره این نوکران بی مقدار کرملین قرار گرفت.

ماه ثور را چنان به خاک و خون کشیدند که باغ میهن را یکسر بیابان ساختند و بلبلان را گلو بریدند. کشور آزاده ما به یک جهنم تمام عیار مبدل گشت، جهنمی که خشک و تر را همه سوخت و نابود کرد.

کودتای خونین ثور در نخستین دقایق آن رئیس دولت کشور را با تمام اعضای خانواده مظلوم واقع شده او چنان وحشیانه به رگبار بسته و سوراخ سوراخ کردند که تاریخ میهن نظیرش را هرگز ندیده بود. ریختن خون انسان و ریختن خون هموطن از همان دقایق آغاز شد و دیگر آن وحشی صفتان بی همه چیز لحظه ای، بلی حتی لحظه ای از کشتار هموطنان خود دست نکشیدند. آن نو به دولت رسیدگان ددمنش که قطره از خون آدم در رگ های پلید شان جریان نیافته بود، نه شب می شناختند و نه روز، نه رحم می شناختند و نه از آدمیت بوئی برده بودند، کشتار بدون یک لحظه توقف چنان در جریان بود که فضای کشور بوی خون و دود و باروت میداد. باران های بهاری ماه ثور رنگ خون داشتند و در کوچه و خیابان و جاده و بیابان های سرتا سر کشور بجای آبهای بهاری، خون هموطنان ما در جریان بود و به جای باران های بهاری، باران گلوله ریختن گرفت. آن کودتاچیان بی آرم هفت ثوری چنان فضای مختق و پولیسی را ایجاد کرده بودند که هر کسی از سایه خود میترسید.

هفتم ثور ۱۳۵۷ شوم ترین روز در تاریخ کشور بود. از آن روز شوم و خونین تا این دم که بیش از ۳۸ بهار از آن جنایت وحشت انگیز میگذرد، کشور آبائی ما دیگر هرگز رنگ بهار را بخود ندید، از همان نخستین دقایق فاجعه هفتم ثور ۱۳۵۷ تا این دم، خون پاک هموطنان بی گناه و بی پناه ما در ریختن است و جنگ است و وحشت و کشتار، چور است و غارت است و تاراج، خون است و دود است و باروت است و اینهمه حاصل همان کودتای شوم، نحس، خونین و ننگین ثور است.

اگر از زندان های بی حساب مرکز و ولایات بگوئیم، اگر از توقیف خانه های بی شمار در سرتاسر کشور بگوئیم، اگر از اگسا و کام و خاد و واد بگوئیم، اگر از شکنجه های وحشیانه و قین و فانه و برق دادن ها بگوئیم، اگر از توهین و تحقیر و مشت و لگد و ناخن کشیدن ها و شکستن دندان های هموطنان آزاده ما در شکنجه گاه ها بگوئیم، اگر از زنده به گور کردن ها بگوئیم، اگر از تیرباران های نیمه شب ها بگوئیم، اگر از طیاره ها و هلیکوپتر های روسی زنده به زمین انداختن ها بگوئیم، اگر از شقه شقه کردن زندانی ها بگوئیم، اگر از گور های دسته جمعی بیشمار در مرکز و ولایات بگوئیم و اگر از توهین و تحقیر و توطئه و ترور بگوئیم و اگر از...، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

کودتاچیان هفتم ثوری (خلقی و پرچی) هرگز نباید این فکر را به خود راه بدهند که مردم افغانستان آن جنایات وحشتناک و ددمنشانه این وطن فروشان را فراموش میکنند. تاریخ حافظه قوی دارد و مردم هم فراموشکار نیستند.

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

اینکه عده از آن جنایتکاران هفتم ثوری، امروز قلاده امریکا و غرب را به گردن های نحیف شان انداخته اند، ذره از بار گناهان شان کم نکرده، بلکه لعنت و نفرین بیشتر و بیشتر هموطنان ما را کمائی کرده اند.

دیروز داد از " انقلاب برگشت ناپذیر ثور" میزدید و قلاده غلامی روس متجاوز را بر گردن داشتید و امروز فقط پالان تبدیل کرده اید(با معذرت از خران جهان).

پیرار شیخ بروت بودید و داد از کشور شورا ها و سوسیالیزم زده و هموطنان تانرا به خاک و خون کشیده و کشور را به ویرانه مبدل ساختید، پار ریش و پیکول و کلاه و لنگوته بسر کرده و داد از اسلام زدید و امروز با دریش و نکتائی و چند جمله انگلیسی گفتن، اکت دموکرات میکنید و داد از دموکراسی میزنید. خاصیت شما کودتاچیان هفتم ثوری، درست به آب می ماند که در هر ظرف ریخته شود، شکل همان ظرف را میگیرد. شما ها همه بیشتر به ماش شباهت دارید، هر سو که پله وزمین بود، به همان جهت می غلطید.

نفرین خلق خدا بر شما ها باد که در دیده درائی و چشم سفیدی جوره ندارید و گوئی از مادر دیده درا و جانی به دنیا آمده اید، که ایکاش هرگز از مادر زاده نمی شدید. ننگ تان باد کودتا زدگان بی آرم.

در این همه جنایات خونین و وطن فروشی های ننگین، در این همه جرم و جنایت و خطا و خیانت، در اینهمه پستی ها و پلستی ها در این همه نوکر منشی ها و غلامی ها به بیگانگان رنگارنگ و...، تمام "حزب دموکراتیک خلق"، از کوچکترین سازمانی ها و پادوان صفوف گرفته تا اعضای کدر رهبری، اعضای شورای انفلاقی، جاسوسان شرف باخته سازمان های جاسوسی "اگسا، کام، خاد، واد"، ملیشه های جنایت گستر و...، همه و همه شریک بوده اند که ننگ و نفرین به همه آنان باد!!!

این جنایت گستران تاریخ بیشتر از یک دهه در کشور آبائی ما تاخت و تاز کردند و میهن محبوب ما را به یک ویرانه غم انگیز مبدل ساختند و بیشتر از یک میلیون فرزندان افغانستان عزیز را از دم تیغ شقاوت و بربریت خود کشیدند، بیشتر از شش میلیون از هموطنان ما را آواره ملک ها ساختند و تمام زیربنا های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور را نابود کردند و...

" انقلاب شکوهمند" که در اثر مبارزه و مقاومت مردم آزاده افغانستان به شکست روبرو شد، غلامان زرخرید روس دست به دامان ارباب وحشی خود بردند و چنان بود که در ششم جدی ۱۳۵۸، وحشی صفتان روسی عساکر ارتش جنایت گستر سرخ خود را به سرزمین مقدس ما گسیل داشته و کشور ما را رسماً مورد تجاوز وحشیانه خود قرار دادند و اسم آنرا گذاشتند "مرحله نوین انقلاب شکوهمند ثور". در آن روز شوم گماشتگان روس در افغانستان به همدیگر تبریک و تهنیت میگفتند و در جاده ها در کنار عساکر تجاوزگر روسی پایکوبی میکردند و...

و اما داستان خونین و وحشتناک هفتم ثور در فردای سقوط آن رژیم سفاک و خونریز و میهن فروش، به پایان نرسید و جاسوسان حرفوی که آب و نمک کی جی بی روسی را خورده بودند و اندر همان بیغوله زاده و پرورش یافته بودند، خواب های وحشتناکتری برای مردم دربند و بی دفاع ما دیده بودند. آن تاریخ زدگان توطئه گر به تعقیب سقوط خفت بار رژیم هفتم ثوری خود، توطئه هشتم ثور را طرح ریزی کردند، آنان درست در همان هفتم ثور قدرت فروپاشیده رژیم کودتا را در اثر یک داد و معامله و زد و بند های شرم آور و ننگین، به برادران جهادی خود تحویل دادند، یعنی نه یکی دو روز قبل و بعد از آن و نه هم یکی دو ماه قبل و یا بعد از ثور.

و چنان بود که کودتای هشتم ثور طرح ریزی شد. رژیم کودتا و نطفه تجاوز، بعد از شکست مفتضحانه و شرم آور ارتش سرخ در افغانستان و بعد از فرار تجاوزگران روسی از میهن آبائی ما، دچار فروپاشی گردید و کودتاچیان هفتم ثوری سر به دامان خونین برادران " جهادی" خود گذاشتند و خیانت بزرگتری را مرتکب گردیده از پیروزی مبارزات میهنی مردم افغانستان، نامردانه جلوگیری کرده و کودتای هشتم ثور را به کمک ملیشه های خونریز دوستم و و چند جنرال ماشینی فراری از قبیل نبی عظیمی ها و دو سه رسوای دیگر سرو سامان دادند و در اثر خیانت رشید دوستم، نبی عظیمی، بابا جان، نادری و چند زیردار گریختگی دیگر به ولی نعمت شان نجیب الله هم خیانت کردند، آخر از همان دقایق نخست تولد خفت بار شان، خیانت و جنایت در رگ و خون آنان در جریان بود و در اثر سازش ها و تباخی های جهادی هائی چون مسعود- ربانی و گلبدین و مزاری و اعوان و انصار شان چنان جنایت عظیم دیگری را براه انداختند که کابل زیبا را ویران کرده و بیش از شصت و پنج هزار (۶۵۰۰۰) از هموطنان بی دفاع و بی گناه ما را تنها و تنها در کابل قتل عام کردند و جوی های از خون جاری ساختند.

کودتای هشتم ثور ۱۳۷۱ را تداوم کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ توان گفت. کودتاچیان بی آرم هفتم ثوری در نخستین روز های بوسیدن پاهای برادران جهادی شان، تمام اسناد مهم جنایت و خیانت شان در وزارت امنیت دولتی رژیم منحل را در مرکز آن وزارت خیانت و جنایت و شرارت، و نیز در تمام شعبات متعدد آن در مرکز و ولایات نیست و نابود کردند و خود در بست در خدمت کودتاچیان هشتم ثوری قرار گرفتند و آتش تفرقه و نفاق را چنان شعله ور ساختند که خشک و تر همه را یکسان سوخت.

اینبار اما جنایتکاران هفتم ثوری در تباخی با کودتاچیان هشتم ثور و همکاری تنگاتنگ ملیشه های دوستمی، دمار از روزگار مردم بدر آوردند و شروع به گوش و بینی بریدن و رقص زنده و رقص مرده کردند و تفرقه های قومی، مذهبی و زبانی را چنان دامن زدند که در هر کوچه و پسکوچه ای کابل و ولایات کشتار وحشتناک ای براه افتید و تنها در کابل سه چهار حکومت بوجود آمد و همه در مقابل همدیگر از توپ و تفنگ و طیاره کار گرفتند. همه خوب به یاد دارند آن راکت جنگی های مهیب و خانه برانداز را که حتی در یک ساعت هزار (۱۰۰۰) راکت کور را بر فرق مردم حواله کردند که در اثر آن ظلم و شقاوت و خیانت و جنایت، باشندگان مظلوم و بی دفاع کابل حتی فرصت کفن و دفن جگر گوشه های خود را نداشتند و آنگاهی که کوچکترین فرصت بین فیر دو راکت به دست می آوردند، با عجله و بدون کفن، عزیزان خود را زیر خاک میکردند.

چور و غارت به اوج خود رسیده بود و ظلم و تعدی و تجاوز مصروفیت روزمره آن نطفه های شوم بود. کابل به ویرانه مبدل گشت، قتل عام هدفمند در کارته سه کابل و افشار کابل چنان وحشت انگیز بود که تا همین دم اگر به کلیپ های آن نظر انداخته شود، لرزه بر وجود می افتد و خواب از چشم فرار میکند. پاتک بازی ها و نگهداری چندین بچه و دختر در پاتک ها یک امر قبول شده به حساب میرفت. یک منطقه کابل تحت کنترل حزب وحدت مزاری بود و منطقه دیگر زیر فرمان ربانی- مسعود و ناحیه دیگری زیر امر و فرمان سیاف و منطقه دیگر زیر تصرف گلبدین و همه مشغول کشتار همدیگر و در بین قوای رشید دوستم بود که گاهی در یک جهت می جنگید و گاهی هم در جهت دیگر و منتظر اوضاع و احوال بود که پیوستن به کدام جناح به نفع اش خواهد بود و چنان بود که مردم عام و بی دفاع کابل از چهار سو و شش جهت زیر ضربات توپ و راکت و گلوله و بمباردمان طیارات جنگی، خورد و خمیر شدند و دمار از روزگار شان بدر آمد و...

و این بود ذره ای از بسیار و قطره ای از ابحار جنایات بی حد و مرز هفتم ثوری ها و هشتم ثوری ها و آنچه بر مردم مظلوم کشور ما رفت. سرآغاز تمام این بدبختی ها و کشتارها و ویرانی ها و در به دری ها و هزاران هزار جرم و جنایت و خطا و خیانت، وحشت و بربریت که در حق این مردم صبور و با شهامت، نامردانه روا داشته شد، همانا کودتای منحوس هفتم ثور ۱۳۵۷ است.

ننگ و نفرین ابدی باد بر باند های جنایتکار و خونریز خلق و پرچم و پا دوان بی مقدار شان

زنده باد آزادی - نابود باد اسارت و انقیاد طلبی

